

## یادداشت‌هایی بر دستور مختصر تاریخی زبان فارسی\*

(از دکتر خسرو فرشیدورد)

عبدالله ولی‌پور (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور)

رقیه همتی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور)

**چکیده:** خسرو فرشیدورد، یکی از برجسته‌ترین استادان دستور زبان فارسی است، وی کتاب‌های بسیار زیادی در زمینه دستور زبان فارسی نوشته است و در این عرصه دارای دیدگاه‌های خاصی است. یکی از انبوه کتاب‌های ارزشمند وی در زمینه دستور زبان فارسی، کتاب «دستور مختصر تاریخی زبان فارسی» است. این اثر به دو دلیل شایان توجه است: از یک سو از جمله نادر کتاب‌هایی است که، به شکل تاریخی، سیر تطور دستور زبان فارسی را مورد مطالعه قرار داده؛ و از سوی دیگر، نویسنده این کتاب دارای دیدگاه‌های بسیار خاصی در عرصه دستور زبان فارسی است. با این حال، دیدگاه‌های خاص مؤلف و گستردگی موضوع و... سبب شده که این کتاب از جنبه‌های مختلف بایسته نقد شود؛ از جمله ایراد و اشکال در تعاریف و مباحث، عدم تبیین برخی از مباحث جدید و بغرنج، تداخل مباحث، مثال‌های اشتباه، نیاوردن مثال‌های مناسب، اشکالات املائی و حروف‌نگاری و نکاتی دیگر که برخی از قسمت‌های این کتاب ارزشمند را درخور تجدید نظر کرده است. نگارندگان، در این مقاله، قصد دارند، با بررسی‌های ژرف و دقیق خود، گوشه‌هایی از نارسایی‌های این کتاب را نشان دهند و راهکارهایی در راستای رفع این نارسایی‌ها ارائه نمایند.

**کلیدواژه‌ها:** زبان فارسی، دستور مختصر تاریخی، خسرو فرشیدورد.

\* در مرحله چاپ این نقد، مجله دستور اطلاع یافت که متأسفانه تحریر قبلی این نوشته، پیش‌تر در فصلنامه نقد کتاب (س ۲، ش ۵، بهار ۱۳۹۵) منتشر شده است.

## ۱ مقدمه

خسرو فرشیدورد در سال ۱۳۰۸ در ملایر متولد شد. تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه در زادگاه خود گذراند و، برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی، به دانشگاه تهران رفت. در سال ۱۳۴۲، با نوشتن پایان‌نامه خود با عنوان قید در زبان فارسی و مقایسه آن با قیود عربی و فرانسه و انگلیسی، درجه دکتری خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی اخذ کرد. از سال ۱۳۴۳، به تدریس در دانشگاه اصفهان مشغول شد. از سال ۱۳۴۷ به دانشگاه تهران رفت و به تدریس در رشته دستور زبان فارسی و نقد شعر و متون فارسی پرداخت و تا هنگام بازنشستگی، استاد دانشگاه تهران بود. دکتر خسرو فرشیدورد روز چهارشنبه ۹ دی ۱۳۸۸ در تهران درگذشت. هرچند وی از صاحب‌نظران حوزه نقد ادبی و سبک‌شناسی به شمار می‌رود، اما تخصص اصلی‌اش در زمینه دستور زبان و نگارش فارسی بود. وی در این زمینه کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته است؛ از جمله کتاب‌های دستور مفصل امروز، گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، جمله و تحول آن در زبان فارسی، تحول فعل در زبان فارسی، فعل‌های شبه معین، و مقاله‌هایی با عناوین «قید در زبان‌های فارسی پیش از اسلام»، «ضمیر متصل و قید»، «نشانه جمع و قید»، «اسم‌های مرکب فعلی»، «اسم‌های مرکب غیرفعلی»، «فعل مرکب و ساختمان آن»، «تحول فعل‌های معین»، «وجه فعل در فارسی معاصر»، «کاهش صورت‌ها و اشکال متعدد فعل»، «جمله‌های تأکیدی در زبان فارسی»، «ساختمان جمله فعلی و تحول آن در ادوار مختلف» و... البته تنها گوشه‌ای از تألیفات خسرو فرشیدورد در زمینه دستور زبان فارسی است.

کتاب دستور مختصر تاریخی زبان فارسی یکی دیگر از کتاب‌های ارزشمند فرشیدورد است. با توجه به اینکه این کتاب یکی از منابع درسی دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور معرفی شده است و نگارندگان این مقاله چندین سال است که این کتاب را برای دانشجویان کارشناسی ارشد تدریس می‌کنند و هر بار، قبل از رفتن به کلاس، مباحث کتاب را به شکل دقیق و عمیق مطالعه می‌کنند، از این رو، در اثنای مطالعات خود با مواردی مواجه شده‌اند که هریک — هرچند مختصر — به نوبه خود، درک

مطالب کتاب را دشوار کرده و دانشجویان را با مشکل مواجه می‌کنند. در این راستا، نگارندگان این مقاله قصد دارند، در این نوشته، به برخی از این نارسایی‌ها که کتاب را بایسته نقد کرده، بپردازند و در حد وسع و توان علمی خود، در برطرف کردن اشکالات کتاب قدم‌هایی بردارند. اما قبل از ورود به بحث اصلی، ابتدا به صورت بسیار مختصر به معرفی کتاب می‌پردازیم.

## ۲ معرفی اثر

دستور مختصر تاریخی زبان فارسی کتابی است در ۲۹۹ صفحه که انتشارات زوار آن را چاپ کرده است. این کتاب از سه بخش تشکیل شده است. بخش نخست شامل چهار فصل است که موضوع هر فصل، به ترتیب، عبارت است از: (۱) کلیاتی درباره زبان‌شناسی و دستور زبان، (۲) کلیاتی درباره زبان فارسی، (۳) اشاره‌ای به نحو فارسی، (۴) جمله و تحول آن در زبان فارسی. بخش دوم از سه فصل تشکیل شده، که در فصل نخست آن از اسم و تحول آن در زبان فارسی بحث می‌شود؛ فصل دوم به موضوع صفت و گروه صفتی و تحول آن در زبان فارسی اختصاص دارد؛ و در فصل سوم فعل و گروه فعلی و تحول آن مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. و بالاخره بخش سوم به چهار فصل تقسیم می‌شود: فصل نخست به بررسی موضوع حرف و تحول آن در زبان فارسی اختصاص دارد؛ در فصل دوم در مورد حرف ربط (پیوند) و گروه‌های ربطی بحث می‌شود؛ موضوع فصل سوم قید و گروه قیدی و تحول آن در زبان فارسی است؛ و در نهایت در فصل چهارم صوت و گروه صوتی و تحول آن بررسی شده است. پایان‌بخش کتاب نیز فهرست ۹ صفحه‌ای منابع است.

## ۳ نقد اثر

دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، با توجه به اینکه در نوع خود از جمله نادر کتاب‌هایی است که به شیوه تاریخی و شاید با نگاهی منحصر به فرد به تحلیل و بررسی سیر تطوّر دستور زبان فارسی پرداخته است، یک اثر بسیار ارزشمند و مفید فایده است و می‌تواند از

جمله بهترین مراجعی باشد که دست دستورپژوهان را بگیرد و آنها را قدم به قدم با فراز و فرودهای زبان فارسی و مراحل تغییر و تحول‌های قوانین و اسلوب‌های زبانی در ادوار مختلف آشنا کند. از طرف دیگر، کاری به این گستردگی، همانند تمام فعالیت‌های بشری، مطمئناً نارسایی‌هایی هم دارد. به نظر نگارندگان این مقاله، از جمله مهم‌ترین نقدهایی که می‌توان بر این کتاب وارد کرد موارد ذیل است: تبیین نشدن برخی از مباحث غامض و دشوار، که فقط در این کتاب به آنها پرداخته شده است؛ تداخل مباحث؛ ایراد و اشکال در برخی از تعاریف و مباحث؛ ذکر مثال‌های اشتباه، ذکر نکردن مثال در برخی موارد لازم، و گاهی نیز آوردن مثال‌های زیادی که نیازی به آنها نیست؛ به کار بردن کلمات غریب و نامأنوس، بدون توضیح آنها؛ ایراد و اشکال در حروف‌نگاری، که خوانش کلمات و جملات را با مشکل مواجه می‌کند؛ و غلط‌های املائی و...

نگارندگان قصد دارند، در این مقاله، به نقد و بررسی اهم موارد مذکور بپردازند و در مواردی که نیاز باشد، راهکارهای خود را برای رفع اشکالات کتاب ارائه دهند.

### ۳-۱ تبیین نشدن برخی از مباحث غامض و دشوار

قبل از ورود به موضوع اصلی، اشاره به این نکته ضروری می‌نماید که آوردن برخی اصطلاحات دستوری و زبان‌شناختی در فصل نخست (کلیاتی درباره زبان، زبان‌شناسی و دستور زبان) که نویسنده کتاب، به صورت فهرست‌وار و بدون کوچک‌ترین توضیح، ذکر می‌کند حقیقتاً خواننده را سردرگم می‌کند. به خصوص، از آنجا که این کتاب جزو منابع درسی در مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پیام‌نور است، دانشجو احساس می‌کند، چون این اصطلاحات را متوجه نمی‌شود، یعنی مقدمات و کلیات طرح‌شده در این کتاب را نمی‌تواند بفهمد، پس مباحث اصلی کتاب نیز برایش قابل فهم نخواهد بود؛ غافل از اینکه این مباحث هر کدام شاخه‌ای از دستور و یا زبان‌شناسی هستند و جای بحث هر یک از آنها در کتابی دیگر است، مثل ذکر شعبه‌های مختلف زبان‌شناسی از قبیل زبان‌شناسی مقابله‌ای، زبان‌شناسی ساختاری، زبان‌شناسی تولیدی - تبدیلی، آواشناسی

ابزاری، آواشناسی تحلیلی، آواشناسی سمعی، آواشناسی فیزیکی، آواشناسی نقش‌گرا، آواشناسی تولیدی، معنی‌شناسی توصیفی، معنی‌شناسی تحلیلی، معنی‌شناسی منطقی، معنی‌شناسی فلسفی و... (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۲۷-۲۹) یا شعبه‌های دستور زبان از جمله دستور دستوری یا تجویزی، دستور فلسفی، دستور جهانی، دستور تعلیمی، دستور مقابله‌ای، دستور تولیدی - تبدیلی، دستور تاگمیک و... (همان: ۳۵).

الف) از جمله مباحثی که در این کتاب به صورت کامل و آشکار توضیح داده نشده است، تقسیم‌بندی گروه از لحاظ «برون‌هسته‌ای و درون‌هسته‌ای» است. البته لازم به ذکر است که این تقسیم‌بندی ظاهراً از جمله دیدگاه‌های خاص فرشیدورد است و در کتاب‌های دستوری دیگر مشاهده نشد. گروه‌های «درون‌هسته‌ای»، همان‌طور که از نامشان پیداست، یعنی گروه‌هایی که هسته آنها در داخلشان قرار دارد، مانند کتاب من یا کتاب سبز، که در هر دو مثال، کتاب هسته گروه است و کلمات من و سبز وابسته‌های پسین و به ترتیب «مضاف‌الیه» و «صفت» محسوب می‌شوند. اما توضیحات مربوط به گروه «برون‌هسته‌ای» وافی به مقصود نیست و مطلب در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. فرشیدورد در توضیح این گروه‌ها می‌نویسد:

هسته این گروه‌ها در خارج از آنها قرار دارد نه در داخلشان. گروه‌های برون‌هسته‌ای معمولاً با حرف اضافه ساخته می‌شوند، به این سبب آنها را گروه‌های حرف اضافی هم می‌نامند؛ مانند «در خانه»، «با قلم»، «به مدرسه» و... (همان: ۶۰).

چنان‌که مشاهده می‌شود، این توضیح در مورد گروه‌های برون‌هسته‌ای، مشخص نمی‌کند که هسته‌ای که در بیرون از گروه قرار گرفته چه بوده است و چرا بیرون از گروه قرار گرفته است. به نظر نگارندگان این سطور، گروه برون‌هسته‌ای دقیقاً شبیه «جار و مجرور» در زبان عربی است؛ یعنی همان‌طور که در زبان عربی، در جایگاه خبر، «عامل» یا «متعلق» جار و مجرور همیشه در تقدیر است و به عبارت دیگر محذوف است و جار و مجرور در حقیقت به جای آن می‌نشینند و نقش خبر را «محلاً» بر عهده می‌گیرد، گروه‌های برون‌هسته‌ای نیز به این شکل عمل می‌کنند. موضوع را با ذکر مثالی پی می‌گیریم. در زبان عربی، وقتی می‌گوییم علیٌّ فی البیتِ (علی در خانه است)، در ترکیب جمله می‌نویسیم: علی مبتدا و مرفوع

است، و فی البیت جار و مجرور و محلاً خبر و محلاً مرفوع است و متعلق است به عامل محذوف یا مقدر کائن، یعنی جمله در اصل به این شکل بوده است: علی کائن فی البیت (علی در خانه است یا در خانه حضور دارد) و کلمه کائن که، در اصل، خبر جمله بوده است از جمله حذف شده و جار و مجرور به جای آن نشسته است. در زبان فارسی نیز به این شیوه است؛ وقتی که می‌گوییم علی در خانه است یعنی علی باشنده در خانه است. «علی» مسندالیه جمله می‌شود، واژه «است» فعل اسنادی، و عبارت «باشنده در خانه» گروه مسندی است. در این گروه، در حقیقت، باشنده هسته گروه است و در خانه وابسته آن است، ولی با توجه به اینکه هسته گروه مسندی حذف شده، وابسته‌اش به جای آن نشسته است. در مورد مثال‌های دیگر نیز این‌گونه است؛ با قلم یعنی «نوشته‌شده با قلم» یا به مدرسه یعنی «رونده به مدرسه» که، در هر دو مورد، به ترتیب کلمات «نوشته‌شده» و «رونده» هسته گروه هستند و مقدر شده‌اند و «با قلم» و «به مدرسه» که در اصل، وابسته‌اند به جای آن نشسته است.

ب) موضوع دیگری که، در این کتاب، به شکل مطلوب تبیین نشده است چگونگی تشخیص «مسندالیه» و «مسند» در آن نوع از جملات اسنادی است که جابه‌جایی در آنها رخ داده است (← همان: ۸۳-۸۵). توضیحاتی که استاد فرشیدورد در این خصوص آورده‌اند بسیار نارساست و هیچ کمکی به مخاطب نمی‌کند، تا در جملاتی که جابه‌جایی صورت گرفته به راحتی مسندالیه و مسند را از هم تشخیص بدهد. در حقیقت، مرحوم فرشیدورد در این باره فقط به ذکر مثال‌هایی از ادوار مختلف ادب فارسی بسنده می‌کند و چگونگی تشخیص مسندالیه و مسند را در این‌گونه جملات به مخاطب گوشزد نمی‌کند.

مطلب مهمی که در این‌گونه جمله‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد این است که آیا کلماتی که همراه «فعل اسنادی» به کار رفته‌اند هر دو «اسم» اند یا یکی «صفت» است و دیگری «اسم»؛ اگر یکی از کلمات به کار رفته در این‌گونه جملات «اسم» و دیگری «صفت» باشد، «صفت» باید «مسند» باشد و «اسم»، «مسندالیه» جمله است. در این‌گونه شرایط، دیگر، جای واژه هیچ اهمیتی ندارد و مهم نیست که «صفت» در کجای جمله آمده است؛ هیچ فرقی نمی‌کند، هر جا قرار بگیرد «مسند» محسوب می‌شود. ولی اگر دو کلمه‌ای که

قبل از فعل ربط آمده‌اند یا پیش و پس فعل ربط آمده‌اند، هر دو «اسم» باشند، به این صورت عمل می‌کنیم که اسمی که نزدیک به فعل است (یا پیش از فعل آمده است)، «مسند» است و کلمه‌ای که با فاصله یا بعد از فعل آمده، «مسندالیه» محسوب می‌شود. (ج) یکی دیگر از مباحثی که در این کتاب می‌تواند در بوتۀ نقد قرار بگیرد، موضوع چگونگی تشخیص «مسند یا مکمل فعل ناقص» و «صفت با فاصله» از یکدیگر است. استاد فرشیدورد می‌نویسد:

گاهی در این موردها [مسند یا مکمل فعل ناقص و صفت با فاصله]، تشخیص مسند بعد از فعل، از صفت با فاصله بعد از فعل... (مانند ابلهی را دیدم سمین) دشوار می‌گردد. مثال: «ناگاه سهراب نگاه کرد، کوهی دید سر بر عیوق کشیده»؛ که «سر بر عیوق کشیده» را هم می‌توان مکمل «دید» گرفت و هم صفت بی‌واسطه با فاصله برای «کوه»... (همان: ۸۸).

نکته‌ای که از مطالب بالا دستگیر می‌شود این است که ظاهراً استاد فرشیدورد، در تشریح این مباحث، به این مهم توجه نداشته‌اند که «به‌جز عدۀ بسیار کمی از افعال مانند 'پنداشت' و 'انگاشت' که همیشه ناقص‌اند، بقیۀ افعال گاهی ناقص‌اند و گاهی تام. و این حال بسته به اختلاف معنی است» (خیامپور ۱۳۷۳: ۷۴)؛ و وقتی که فعلی تام محسوب شد دیگر نیازی نیست که دنبال «مسند» یا «مکمل فعل ناقص» بگردیم. در مثال‌هایی که مؤلف دانشمند ذکر کرده‌اند، در هر دو مورد، فعل «دید» فعل تام حساب می‌شود و بنا به نوشته استاد خیامپور، فعل «دید» هر وقت در معنی «رؤیت به چشم» باشد، تام و هرگاه در معنی «رؤیت به فهم و باطن» باشد فعل ناقص محسوب می‌شود (← همان‌جا). از این رو، به نظر نگارندگان، در این‌گونه جمله‌ها تشخیص مسند (یا مکمل فعل ناقص) از صفت، به هیچ‌وجه، مشکل نیست و، با توجه به نکته‌ای که گفتیم، به این نتیجه می‌رسیم که در جمله مذکور، «سر بر عیوق کشیده» صفت است برای «کوهی» (= کوه سر بر عیوق کشیده) و فعل «دید» در این جمله چون در معنی «رؤیت به چشم» است، فعل تام است، نه فعل ناقص تا نیازی به «مسند» داشته باشد.

در دنباله این بحث، به این موضوع پرداخته شده که «در قدیم گاهی هم مفعول و هم مسند،

بعد از فعل می‌آمده‌اند» (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۸۸). در این قسمت نیز استاد فرشیدورد با توجه به اینکه به معنی فعل «دید» توجه کافی نداشته‌اند، از این رو، در تشخیص اجزای جمله به بیراهه رفته‌اند و اجزایی را که، با توجه به معنی فعل «دید»، باید «قید» می‌گرفتند «مسند» گرفته‌اند؛ مثال‌ها از این قرارند:

«گفت حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدنش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خیزان» (همان‌جا). در این مثال، با توجه به اینکه فعل دیدنش در معنی «رویت با چشم» به کار رفته است، بنابراین نمی‌تواند فعل ناقص باشد، و عبارات «گریزان و بی‌خویشتن» و «افتان و خیزان» را باید «قید حالت» گرفت نه «مسند».

در مثال بعدی:

دیدمش خرم و خندان، قدح باده به دست و اندر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد

(همان‌جا)

باز هم فعل «دیدم» را فعل ناقص فرض کرده و خرم و خندان، قدح باده به دست را «مسند» گرفته‌اند، در حالی که در این مثال نیز، همانند مثال قبلی، چون فعل «دیدم» در معنی «رویت با چشم» به کار رفته است، از این رو، نباید دنبال «مسند» بگردیم، بهتر است که در اینجا نیز، همانند مورد قبلی، کلمات مدّ نظر را «قید حالت» بگیریم.

در بیتِ

ز بهر پدر زین سخن بازگرد  
نشاید که داری دل من به درد

(همان‌جا)

فعل «نشاید» را فعل ناقص گرفته و جمله‌وارهٔ پیرو «داری دل من به درد» را مسند آن در نظر گرفته‌اند، در حالی که پرواضح است که این برداشت کاملاً اشتباه است؛ زیرا فعل «نشاید» از افعالی است که از نظر معنایی مساوی «شایسته است» به کار می‌رود و به‌تنهایی هم فعل است و هم مسند و این‌گونه فعل‌ها تنها به نهاد یا مسندآلیه نیاز دارند، بنابراین، جمله‌وارهٔ پیرو «داری دل من به درد» را باید «مسندآلیه» فعل «نشاید» گرفت.

مورد آخر از این مبحث اینکه در بیتِ



اگر من نبینم مر او را هلاک شبِ گور چشمم نخسبد به خاک

(همان: ۸۹)

باز هم با توجه به اینکه به معنی فعل «نبینم» توجه نداشته‌اند، آن را فعل ناقص محسوب کرده، و کلمه «هلاک» را «مسند» آن گرفته‌اند، در حالی که، همانند مثال‌های قبلی، در اینجا هم فعل «نبینم» فعل تام است و کلمه «هلاک» را باید «قید حالت» گرفت.

### ۲-۳ تداخل مباحث

الف) به لحاظ تداخل مباحث، یکی از مواردی که در این کتاب به شکل مطلوب تبیین نشده است تفاوت جملات امری و جملات عاطفی است. فرشیدورد در قسمت انواع جملات، وقتی که در مورد جمله‌های امری و عاطفی بحث می‌کند، می‌نویسد:

جمله امری آن است که فعل آن به وجه امری باشد و بر نفرین، فرمان، دعا، تمنا، خواهش و مانند آنها یعنی بر «طلب» دلالت کند... (همان: ۶۵).

و در توضیح جملات عاطفی می‌نویسد:

جمله عاطفی یا احساسی آن است که بر عواطف و احساساتی از قبیل تعجب، آرزو، افسوس، تحسین، دعا، نفرین و مانند آنها دلالت کند... (همان‌جا).

دقت نظر در تعریف دو جمله امری و عاطفی و مصداق‌هایی که برای این نوع جملات آورده شده، نشان می‌دهد که تعریف و مصداق‌های این دو جمله با هم تداخل دارند و محدوده جملات به خوبی مشخص نشده است؛ زیرا می‌بینیم که «نفرین» و «دعا» در هر دو نوع جمله ذکر شده است. با مراجعه به کتاب‌های دستور، متوجه می‌شویم که دستورنویسان دیگر از جمله خانلری و نویسندگان دستور فارسی با زبان یک‌صد مثال این محدوده را دقیق‌تر از فرشیدورد مشخص کرده‌اند؛ زیرا خانلری در تعریف جمله عاطفی می‌نویسد:

جمله عاطفی جمله‌ای را می‌گوییم که در آن حالت شور و هیجانی بیان شود، خواه این حالت از اندوه باشد یا از شادی، خواه از درد یا از لذت، خواه از ستایش و آفرین یا نفرت و کین، خواه از شگفتی و خواه از آرزو یا افسوس (خانلری ۱۳۷۷: ۱۱۷).

همو در تعریف جمله امری می‌گوید: «جمله‌ای که در آن فرمانی داده شده است... در جمله امری از کسی می‌خواهیم که کاری را انجام بدهد، یا حالتی را بپذیرد» (همان: ۱۲۱)؛ یا در کتاب دستور زبان فارسی با یک‌صد مثال آمده است: «به وسیله فعل امر، انجام کاری یا پدید آوردن حالتی را به طور فرمان یا خواهش از کسی بخواهند» (بنان و دیگران ۱۳۶۹: ۳۸). ماحصل اینکه جمله امری جمله‌ای است که انجام کاری را به صورت فرمان (مؤدبانه یا عادی) از کسی (کوچک‌تر از خود) بخواهند، اما جمله عاطفی جمله‌ای است که مربوط به احساسات و هیجانات درونی است؛ از این رو، مصداق‌هایی از جمله نفرین، دعا، تمنا، خواهش را که مرحوم فرشیدورد برای جملات امری مثال آورده‌اند در آن مقوله نمی‌گنجد و از مصادیق جملات عاطفی تلقی می‌شوند.

ب) یکی دیگر از این‌گونه موارد، یعنی تداخل مباحث، این است که استاد فرشیدورد قیدهای حصری را صفت حصری گرفته و می‌نویسد:

بعضی از صفت‌های حصری گاهی پیش از موصوف می‌آیند؛ مثل «فقط حسین خوب است» و گاهی بعد از آن، مانند «حسین فقط خوب است» (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۱۱۰).

در حالی که دستورنویسان دیگر، از جمله وحیدیان کامیار، «فقط» را جزو «قیدهای مختص» گرفته است که همیشه قید محسوب می‌شوند (وحیدیان کامیار و عمرانی ۱۳۸۲: ۱۰۶). از آن گذشته، اگر «فقط» را صفت حصری در نظر بگیریم، در آن صورت، می‌بایست کلمه «فقط» با موصوف خود یک گروه تشکیل می‌داد، در حالی که می‌بینیم، چه آن را پیش از حسین بیاوریم و چه بعد از حسین، بین آن دو درنگ و مکثی ایجاد می‌شود، و این بیانگر آن است که کلمه «فقط» مربوط به کلمات پیش و پس از خود نیست و به‌تنهایی در جمله نقش قبول می‌کند و آن نقش چیزی جز «قید» نمی‌تواند باشد (نیز ← فرشیدورد ۱۳۹۲: ۱۰۸).

### ۳-۳ ایراد و اشکال در برخی از تعاریف و مباحث

یکی دیگر از نقدهایی که بر کتاب دستور مختصر تاریخی زبان فارسی می‌توان وارد کرد اشکالاتی است که در تعریف و تبیین مباحث دیده می‌شود. در این قسمت از مقاله به

مهم‌ترین این موارد می‌پردازیم:

الف) نویسنده کتاب، در مبحث «حروف و واج‌های زبان فارسی» می‌نویسد:

زبان فارسی، مانند هر زبان دیگری، از اصواتی به وجود می‌آید که کوچک‌ترین جزء آن را، در قدیم، حرف می‌گفتند و امروز آن را، به تعبیر علمی، واج می‌نامند (همان: ۴۲).

چنان‌که مشاهده می‌شود، استاد فرشیدورد تفاوت «واج» و «حرف» را تنها به خاطر تفاوت‌های لفظی در مقاطع زمانی متفاوت می‌داند و بر این باور است که مطلب یک چیز است و چیزی را که در قدیم حرف می‌گفتند امروزه واج می‌نامند. با مراجعه به کتاب‌های زبان‌شناسی متوجه می‌شویم که «حرف» و «واج» تفاوت خاصی با هم دارند. در کتاب مقدمات زبان‌شناسی آمده است، «واج» کوچک‌ترین واحد صوتی و آوایی زبان است و «حرف» صورت نوشتاری کوچک‌ترین واحد زبان است (← باقری ۱۳۷۱: ۱۹۸). مثلاً در زبان فارسی، برای چهار حرف «ز، ذ، ض، ظ» تنها یک واج (/z/) داریم.

ب) در جای دیگر از همان مبحث مذکور در بالا، در مورد حروف زبان فارسی می‌نویسد:

...حرفی که به‌تنهایی با یک واج برابر است، مانند «ب»، «پ»، «ن» و بسیاری دیگر، و حرفی که در ضمن ترکیب با حرف دیگر یک واج می‌سازد. مانند مجموعه «و» و «ا» در «خواهر» و «خواب» (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۴۲).

مطالعات زبان‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که در مثال‌های مذکور، واجی از ترکیب دو حرف به وجود نمی‌آید، بلکه این نکته مربوط به «فرایندهای واجی» است که در زمان‌های گذشته، به سبب برخی از قوانین زبان‌شناختی، از جمله اصل کم‌کوشی و آسان‌گردانی و سبک‌سازی و همچنین الگوی قرار گرفتن صامت‌ها و مصوت‌ها در زبان فارسی (صامت + مصوت + صامت) به وجود آمده است. در نتیجه عملکرد این اصول، هرگاه در ابتدای هجا دو صامت در کنار هم قرار می‌گرفت، صامت دوم حذف می‌شد؛ ولی از آنجا که تغییر و تحول در گفتار سریع‌تر خود را نشان می‌دهد و نوشتار، به سبب شکل خاص و مکتوب خود، این تغییر و تحولات را به شکل قدیمی خود نگه می‌دارد، لذا هرچند واج «و» در

تلفظ حذف شده است، ولی در کتابت باقی مانده است. به این نوع «واو»‌ها که در زمان قدیم تلفظ می‌شدند، ولی بعداً به دلیل مسائل مذکور حذف شده‌اند، «واو» معدوله گفته می‌شود. تلفظ قدیمی این‌گونه از کلمات را در برخی از لغتنامه‌ها می‌توانیم مشاهده کنیم، به عنوان مثال، محمد معین در فرهنگ فارسی، تلفظ پهلوی واژه‌های «خواهر» و «خواب» را با حروف آوانگاری به‌ترتیب به این شکل xvāhar و xvāb نشان داده است (فرهنگ فارسی، ۱۳۷۵: ذیل واژه).

ج) تقسیم‌بندی عددهای اصلی به بسیط و مرکب نیز در این کتاب از جمله قسمت‌هایی است که می‌توان بر روی آن انگشت گذاشت و بر آن خرده گرفت. عددهایی که در قسمت بسیط گنجانده شده‌اند درست است، اما در قسمت عددهای مرکب، برخی از عددها آورده شده، و درست است که در اصل از دو جزء ترکیب شده است، ولی این اجزا به گونه‌ای در هم ادغام شده‌اند که جدا ساختن مجدد آنها مقدور نیست، از این رو، دیگر نمی‌توان آنها را مرکب به شمار آورد. مثلاً عددهای یازده، دوازده، سیزده، پنجاه و... را جزو اعداد مرکب شمرده‌اند (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۱۱۰)، در حالی که خود مؤلف نیز، به دنبال این تقسیم‌بندی، در صفحه بعدی به این امر اشاره می‌کند که این تقسیم‌بندی با معیارهای امروزی نمی‌تواند خالی از اشکال باشد (← همان: ۱۱۱).

د) در مبحث «تحول فعل»، وقتی که به سیر تطور پیوندها و پسوندها اشاره می‌کند، می‌نویسد:

در قدیم این پیشوندهای صرفی فعل را داشته‌ایم: «همی، می، ب، ن، نا، نی، ی، ا».  
(همان: ۱۳۴).

این در حالی است که مراجعه به کتاب‌های دستوری به‌خوبی نشان می‌دهد که از بین موارد ذکرشده، «همی، می، ب، ن، نا، نی» پیشوند بوده‌اند (← خانلری ۱۳۸۲: ۷۹-۸۸) و وندهای دیگر، یعنی «ی» و «ا» پسوند بوده‌اند. البته لازم به ذکر است که این مسئله به قدری واضح و آشکار است که به نظر می‌رسد اشتباه چاپی باشد، نه چیز دیگر؛ چرا که دکتر فرشیدورد خود نیز در جاهای دیگر به پسوند بودن «ی» و «ا» اشاره کرده است (← فرشیدورد ۱۳۹۲: ۱۳۴،

۱۵۵). ولی در هر حال، چون هدف این مقاله این است که همهٔ موارد بایسته را به دانشجویان عزیز گوشزد کند، اشاره به این نکته نیز ضروری می‌نمود. (ه) نکتهٔ پایانی در این بخش، نقد این جمله است: «تشخیص وجه فعل تا قرن هشتم و نهم و دهم، در مقایسه با امروز، ناممکن بوده است» (همان: ۱۷۵). لازم به ذکر است که تا قرن هفتم، هرچند وجه فعل از نظر ساختمان دارای تنوع بسیار زیادی بوده است، با وجود این، تشخیص وجه فعل هرچند به راحتی صورت نمی‌گرفت، ولی در اثنای متن، ناممکن نبوده است، چرا که ما بسیاری از این متون را چه به صورت نظم و چه به صورت نثر در دوره‌های مختلف تحصیلی مطالعه می‌کنیم و در تشخیص وجه فعلشان معمولاً با مشکل خاصی مواجه نمی‌شویم.

### ۳-۴ اشکالاتی در ذکر مثال‌ها

یکی دیگر از مباحث شایان نقد در این کتاب وجود مثال‌های اشتباه است. اشتباهات بعضی از این مثال‌ها به قدری فاحش است که نگارندگان این مقاله بر این باورند که، در اغلب موارد، این اشتباهات به دلیل جابه‌جایی‌ها در مرحلهٔ حروف‌نگاری و چاپ رخ داده است، وگرنه چنین اشتباه بزرگی از یک استاد دستور و زبان‌شناس سرشناس چون مرحوم فرشیدورد غیرممکن است. ما، در ذیل، به مهم‌ترین این اشتباهات می‌پردازیم:

الف) مؤلف کتاب، وقتی در قسمت «ابدال و تخفیف تاریخی» از برخی واژه‌ها که «ک» پهلوی به صورت فسرده در آنها باقی مانده است صحبت می‌کند، در کنار واژه‌های نزدیک و تاریک، کلمهٔ تاجیک را نیز، به عنوان مثال آورده است (همان: ۵۰)، در حالی که مراجعه به منابع معتبر و بررسی ریشه‌شناختی واژه نشان می‌دهد که کلمهٔ تاجیک واژه‌ای ترکی است، نه فارسی. در ادامه، به اختصار به این موضوع می‌پردازیم:

فرهنگ فارسی معین، این واژه را به شکل‌های (تاجیک، تازیک، تاژیک) ضبط کرده و ذیل آن نوشته است: «کلمهٔ ترکی است و از دو جزء 'تات' (= رعیت) و 'چیک' (= پسوند تصغیر و تحقیر) تشکیل شده است. و عموماً به اقوام غیرترک، و خصوصاً به ایرانیان اطلاق می‌شده است» (فرهنگ فارسی،

۱۳۷۵: ذیل واژه). در برهان قاطع نیز، از قول هنینگ، ذیل این واژه این‌گونه آمده است: «مرکب از: تا (= تات (ترک)) + چیک (پسوند ترکی)؛ جمعاً یعنی 'تبعه ترک'، و این کلمه را با تازیک و تازی لغت مرتبط نمی‌داند» (برهان قاطع، ۱۳۶۱: ذیل واژه).

مجتبی مینوی در مقاله‌ای با عنوان «ترک و تازیک در عصر بیهقی» می‌نویسد:

تازیک و تاجیک و تازیک... ارتباطی با لفظ 'تات' دارد، که در ترکی نام ایرانیان و نام زبان فارسی است و تازیک با «فارسی‌زبان» مترادف است. بعضی از ترکی‌دانان اروپا اظهار کرده‌اند که «چیک» در ترکیب تات‌چیک به معنی مغلوب است، یعنی ایرانیان مغلوب ترک...» (مینوی ۱۳۷۴: ۷۱۵).

در کتاب گران‌سنگ دیوان لغات‌الترک ذیل واژه تات نوشته است:

تَت (tat): فارس (در نزد ترکان، بن‌واژه‌ای ترکی برای نامیدن هر کسی که [فقط] فارسی بلد باشد... در گویش تخسی و یغمایی، اقوام فارس که میان اویغوران زندگی می‌کنند نیز چنین نامیده می‌شوند.

در تکمله نظر محققین ارجمند، باید اذعان کرد که رجوع به کتاب‌های تاریخی نشان می‌دهد که هر گاه قومی بر قوم دیگری غلبه می‌کرد، در چنین زمانی ممکن بود که دو قوم غالب و مغلوب زبان یکدیگر را ندانند، بنابراین الفاظ و صحبت‌های طرف مقابل را سخنانی مهمل و بی معنی قلمداد می‌کردند و به آن قوم برچسب گنگ و لال بودن را می‌چسباندند؛ مثلاً زمانی که اعراب به ایرانیان سلطه یافتند، هنگام برقرار کردن ارتباط، متوجه سخنان آنها نمی‌شدند و به آنها لقب عجم (= گنگ و لال) دادند (← فرهنگ فارسی، ۱۳۷۵: ذیل واژه)؛ یا یونانیان، اقوام خارج از تمدن خود را بربر می‌گفتند (← همان: ذیل واژه). با توجه به اینکه واژه بربر، در لغت، به معنی «چرت و پرت گفتن و جیغ و داد به راه انداختن» است (← بندریگی ۱۳۷۴: ۲۲)، لذا می‌توان چنین استنباط کرد که، چون یونانیان زبان اقوام دیگر را نمی‌فهمیدند، فکر می‌کردند که آنها گنگ هستند و نمی‌توانند سخن بگویند، از این رو، جیغ و داد راه انداخته‌اند.

اطلاق واژه تات به اقوام فارس از جانب ترک‌ها نیز به همین منوال است. به نظر می‌رسد که واژه تات با واژه تاتا از یک ریشه است. تاتا، در لغت، به معنی «گرفتگی زبان، لکنت،

گنگلاج» بودن است (← فرهنگ‌فارسی، ۱۳۷۵: ذیل واژه) و در زبان عربی تأتاً به معنی «تاء را در وقت سخن گفتن تکرار کردن؛ یا کسی که، در وقت صحبت، تاء را دو یا چند بار تکرار می‌کند» به کار می‌رود (← بندرریگی ۱۳۷۴: ۴۳). همچنین در زبان عامیانه، «تته پته کردن» (= لکنتِ زبان؛ ادای ناقص یا نامفهوم کلمات) «نجفی ۱۳۸۷: ۲۹۶) یا واژه «تی‌تی»، در مثنوی معنوی، به معنی «سخنان مهممل و بی‌معنی بر زبان آوردن» احتمالاً از همین ریشه است.

ور نباشد گوش و تی‌تی می‌کند خویشتن را گنگِ گیتی می‌کند

(مولوی ۱۳۷۳: ۱/۱۶۲۵)

فرهنگ فارسی (۱۳۷۵: ذیل واژه) در مورد قسمت دوم واژه تاجیک می‌نویسد: «'چیک' پسوندِ تصغیر و تحقیر است» و استاد مینوی، از قول ترکی‌دانان اروپایی، آن را به معنی «مغلوب» آورده است. شایان ذکر است که کلمه چیک، در زبان ترکی، از اصطلاحات قاب‌بازی است؛ در دیوان لغات‌الترک آمده است: «حِک (çik): در قاب‌بازی، هنگام قرار گرفتن قاب به صورت وارو که فرورفتگی و طرف گود آن به سوی بالا قرار گیرد.» (دیوان لغات‌الترک، ۱۳۸۴: ۲۱۸)، و در محاورات ترکی، جیک اولماق (= جیک شدن) و جیک دورماق (جیک ایستادن) به معنی «مغلوب شدن» کاملاً رایج است؛ از این رو، نظر ترکی‌دانان اروپایی مبنی بر اینکه ترک‌ها اقوام مغلوبِ فارس را، از یک طرف، به سبب متوجه نشدنِ زبانشان، «تات» و از طرف دیگر، به دلیل مغلوب و تبعهٔ اقوام ترک بودنشان، «جیک» و روی هم رفته، «تاجیک» می‌خوانند، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

اما دربارهٔ اینکه این واژه از چه زمانی به اقوام فارس اطلاق شد، بنا به گفتهٔ استاد مینوی، هنگامی که در سمت غرب و بغداد، دستگاه خلافتِ عباسی مقهور استیلای ترک‌ها شد، در جانبِ شرق و خراسان نیز بساطِ حکومت سامانی به دست ترک‌ها برجیده شد. الپتکین و دامادش سبکتگین و فرزندانش، یعنی غزنویان، جای سامانیان را گرفتند و از این زمان، ایرانیانِ فارس‌زبان «تاجیک» خوانده شدند. شصت و اندی سال بعد از تأسیس حکومت غزنویان، سلسلهٔ ترک‌های سلجوقی، در اندک‌زمانی بر تمام ایران مسلط شدند و تاجیک‌ها

در تمام جهات و ولایات، مغلوب حکومت‌های ترک‌نژاد خوارزمشاهیان و اتابکان و... شدند (← مینوی ۱۳۷۴: ۷۱۴).

ب) استاد فرشیدورد در توضیح «گروه فشرده یا کوتاه» می‌نویسد:

اگر یکی یا بعضی از اجزای گروه حذف شود، گروه کوتاه به وجود می‌آید؛ مانند «به وسیله» که گاهی می‌شود «وسیله»؛ مثل «کتاب را وسیله پست فرستادم» (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۶۱).

این در حالی است که بررسی جملاتی از این دست نشان می‌دهد که معمولاً فشرده‌سازی گروه در این‌گونه موارد، نه از طریق حذف جزئی از گروه، بلکه با تبدیل گروه بزرگ به معادل کوچک خود به وجود می‌آید و هیچ فارسی‌زبانی کلمه «به وسیله» را تبدیل «به وسیله» نمی‌کند، بلکه تبدیل به «با» می‌کند و جمله کتاب را به وسیله پست فرستادم، در حالت فشرده و کوتاه‌سازی، تبدیل به این جمله می‌شود: کتاب را با پست فرستادم.

ج) در قسمت «گروه کوچک و گروه بزرگ»، مثالی ذکر شده، که به نظر می‌رسد صحیح نباشد. فرشیدورد نوشته است:

گروه بزرگ گروهی است که، در داخل خود، گروه دیگری داشته باشد؛ مانند «آن دو مرد، بی‌خبر از همه‌جا»، که بر روی هم، یک گروه بزرگ اسمی است، زیرا در داخل آن گروه «بی‌خبر از همه‌جا» وجود دارد و...» (همان: ۶۰).

عبارت مذکور را نمی‌توان یک گروه محسوب کرد، زیرا ویرگولی که در میان عبارت آمده بیانگر آن است که عبارت از دو گروه مجزا تشکیل شده است.

د) در قسمت «فعل‌های ناقص یا ربطی»، وقتی که از جابه‌جایی مسند و مسندالیه در ادوار مختلف ادب فارسی بحث می‌کند، مثالی که در مورد لغزندگی و جابه‌جایی مسندالیه، از التفهیم می‌آورد: «و به آخر دلو آب ریخته» (همان: ۸۴) اصلاً مربوط به این مبحث نمی‌شود و به نظر می‌رسد که مثالی مربوط به مباحث دیگری است که احتمالاً در حروف‌نگاری به اشتباه، در اینجا قرار گرفته است.

ه) یکی دیگر از مثال‌های اشتباه کتاب دو بیت مجزاست که برای «مسندالیه ذی‌شعور



جمع با فعل مفرد» ذکر شده‌اند؛ مثال‌ها از این قرارند:

بدان باژبان گفت پیروز شاه که کشتی برافکن هم اکنون به راه

(همان: ۹۱)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در بیت مذکور هیچ واژهٔ جمعی به کار نرفته است؛ در این بیت، کلماتی که به «ان» ختم می‌شوند، دو واژهٔ «بدان» و «باژبان» است، که «بدان» صورتِ دیگرِ به آن (= به او) و «باژبان» واژه‌ای مفرد و در معنی «باج‌گیر و نگهبان باج» است. مورد دیگر این است:

چنین گفت با بندگان سروین که دیگر شدستی برای و سخن

(همان‌جا)

در این بیت نیز، تنها کلمه‌ای که صورت جمع دارد کلمهٔ «بندگان» است و آن هم نقش «متمم قیدی» دارد، «نهاد» فعل «گفت»، کلمهٔ مقدر و مفرد «پادشاه» است؛ بنابراین، در این مثال هم، همانند مثال قبلی، نهاد و فعل در مفرد و جمع بودن مطابقت دارند و برای مبحث مورد نظر استاد فرشیدورد (یعنی فعل مفرد برای مسندالیه‌های جمع) نمی‌تواند مثال صحیحی باشد. (و در صفحهٔ ۹۵ نوشته شده است: «برای فاعل مقدر یا غیر مشخص و نامعین عموماً فعل جمع آورده می‌شود». در این باره باید اضافه کرد که، برای این‌گونه فاعل‌ها، فعل مفرد نیز آمده است، حافظ گوید:

گفت آن یار کزو گشت سرِ دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

(حافظ ۱۳۷۴: غ ۱۴۳/ب ۸)

ز) مورد دیگر دربارهٔ مثال‌های اشتباه، در مورد ذکر «نشانه‌های نمود فعل» پیش می‌آید،

آنجا که می‌نویسد:

فعل معین «بودن» برای نمود کامل، مانند «او خوابیده است»، «او خوابیده بود»، «شاید او خوابیده باشد» (فرشیدورد ۱۳۹۲: ۱۳۴).

که فعل‌های معین «است» و «باش» را در توضیحات نیآورده، ولی در مثال‌ها به آنها اشاره کرده است.

ح) از دیگر مثال‌های اشتباه مثالی است که برای «نهی همراه با پسوند 'ا'» ذکر می‌کند؛ مثال این است:

«همی میریدا تا نه شما باشید مسلمان» (همان: ۱۳۹). چنان‌که مشاهده می‌شود، فعلی که در آخر آن، «ا»ی تأکید آمده است فعل نهی نیست، بلکه فعل امر است: «میریدا» یعنی «بمیرید».

ط) مورد دیگر اینکه نوشته است: ممکن است «مضارع مجرد الفی» نقش امر را بازی کند؛ مانند «رودا» به جای «بردا» (همان: ۱۴۲)، که در این مثال باید می‌نوشت «برو»، نه «بردا». ی) مورد دیگر اینکه در «تقسیم‌بندی فعل از لحاظ معنی»، نوشته است: یکی از امور دلالت فعل این است که بدون معنی خاص و صرفاً برای ایجاد ارتباط است، مانند «م» و «ست» و نظیر آنها در «اوزیرکست» و «تو خوبی» (همان: ۱۳۲). اشکال مثال در این است که «م» در هیچ‌یک از مثال‌ها به کار نرفته است. در یک جمله «است» به کار رفته و در دیگری «ی».

ک) مورد دیگر دربارهٔ مثال‌ها این است که مثال‌هایی که در صفحات ۵۹، ۶۵ و ۶۷ برای گروه‌های همسانی، جمله‌های مرکب پیوسته یا همسانی و پیروهای صوت‌پرداز ذکر شده بسیار نارسا هستند و به مخاطب در درک مباحث هیچ کمکی نمی‌کند. جهت پرهیز از اطالهٔ کلام از آوردن مثال‌های مناسب در این باره صرف نظر می‌کنیم.

ل) نکتهٔ دیگری که در مورد مثال‌ها قابل ذکر است اینکه نویسنده کتاب برای برخی از مباحث چندین صفحهٔ متوالی مثال ذکر می‌کند، در حالی که به سبب ساده بودن موضوع، نیازی به آوردن آن‌همه مثال نیست؛ مثلاً برای قیدها (از نوع حرف اضافه بر سر صفت و قید) پنج صفحهٔ کامل مثال می‌آورد (← همان: ۲۷۰-۲۶۶). به طور کلی، برای فصل مربوط به قید، مثال‌های بسیار زیادی ذکر شده است (بیش از سه چهارم صفحات در این فصل به مثال‌ها اختصاص دارد). در جاهای دیگر نیز، برای برخی از مباحث مشکل، هیچ مثالی نمی‌آورد؛ مثلاً از بین «وابسته‌های صفت بیانی» تنها برای قیدهای صفت مثال ذکر شده و برای «متمم صفت» و «صفت صفت» مثالی ذکر نشده است (← همان: ۱۰۹)، در حالی که

این مبحث موضوع تازه‌ای است و، هر چند مختصر، باید توضیح داده شود. مثال برای «متمم صفت»: شخص ترسنده از ارتفاع، یا سرباز جنگده با متجاوزان. و مثال برای «صفت صفت»: رنگ آبی آسمانی، یا پارچه سبز چمنی و... .

### ۳-۵ به کاربردن واژه‌های غریب و نامأنوس، بدون توضیح آنها

یکی دیگر از مواردی که در این کتاب شایان بازنگری است کاربرد برخی از واژه‌های غریب و کهنه است که معنی آنها برای مخاطب معلوم نیست. در کتاب‌هایی که در آنها از متون نظم و نثر قدیم شاهدهایی ذکر می‌کنند، معمولاً واژه‌های مشکل را در پاورقی، پی‌نوشت و یا در قسمت پایانی کتاب در قسمت واژه‌نامه معنی می‌کنند، تا نکته مبهمی برای خواننده کتاب باقی نماند. در کتاب دستور مختصر تاریخی این مطلب به صورت احسن انجام نیافته است؛ نویسنده کتاب هرچند در مواردی معنی لغات مشکل را در پاورقی و یا جلوی واژه نوشته است، با وجود این، واژه‌های غریب زیادی در کتاب وجود دارد که معنی آنها نوشته نشده است. ما معنی کلماتی از این دست را، با مراجعه به لغتنامه دهخدا، و منابع دیگر در ذیل می‌آوریم<sup>۱</sup>:

- مُرس (ص ۲۶): الفبایی متشکل از علامات خط و نقطه، اختراعی ساموئل مُرس (نقاش آمریکایی و مخترع تلگراف الکترومغناطیسی) (۱۷۹۱-۱۸۷۳م) است که در مخاברה تلگرافی به کار می‌رود.
- فرغندواری (ص ۱۰۱): مانند فرغند بودن؛ فرغند: ۱. گیاهی است که بر درخت پیچد و به عربی عشقه گویند. ۲. چیزی پلید و گندیده و بدبوی و متعفن و ناخوش.
- گُلْفَه‌سَنگ (ص ۱۱۹): آبی که در فرو ریختن از جای بلندی یخ بسته باشد، مانند یخ زیر ناودان.
- فرالاولی (ص ۱۱۹): «ابو عبدالله محمد ابن موسی الفرالاولی از شعرای معروف بوده است

۱. ارجاع همه موارد به لغتنامه دهخداست که، برای جلوگیری از تکرار، آنها را درج نکردیم. تنها یک مورد (← فرالاولی) از تاریخ ادبیات صفا اخذ شده، که ارجاع آن در انتهای مطلب آمده است. ضمناً شماره صفحات درج‌شده مقابل هر واژه مربوط به کتاب دستور مختصر تاریخی است.

و به حسن نظم موصوف و او با شهید [بلخی] در یک قرن بوده‌اند و در یک مرتبه. رودکی هر دو را در یک سلک کشیده است و ذکر هر دو به یک جا آورده، چنان‌که می‌گوید:

شاعر شهید و شهره فرالای وین دیگران بجمله همه راوی

(به نقل از صفا ۱۳۶۹: ۱/۳۹۴)

- ضُعلوک (ص ۱۲۳): درویش، فقیر، دزد، جوانمرد عیار، شجاع و جنگاور.
- اوباردن (ص ۱۴۴): فرو دادن، بلعیدن، اوباریدن، ناجویده فرو بردن.
- گُوَالیدن (ص ۱۴۵): بالیدن، نمو کردن، اندوختن، فزون شدن.
- پَریشیدن (ص ۱۴۵): پریشان شدن، پنخش کردن، پاشیدن.
- کامستن (ص ۱۴۵): بر هم زدن معامله، دبه در آوردن.
- بَشولیدن، بَشولیدن، بَشولیدن (ص ۱۴۵): دیدن و دانستن، برهم زدن و پریشان کردن، درمانده و متحیر نشستن و... .
- بیدستر (ص ۱۵۲): سگِ آبی، در ترکی قندز گویند.
- لیل (ص ۱۵۲): دوانی است قابض و طبیعت آن سرد و خشک است.
- کندی (ص ۱۵۲): گلی باشد سفید و مایل به زردی و به درازی نیم گز شود و به‌غایت خوشبوی باشد و درخت و شکوفه آن شبیه درخت و شکوفه خرماست.
- مرزنگوش (ص ۱۵۲): ریحانی خوشبو که دارای خاصیت دارویی زیادی است و در ادبیات زلف و خط معشوق را به آن تشبیه کنند... .
- راتیانج (ص ۱۵۲): صمغ صنوبر است که بنفسه، مثل سایر صمغ‌ها، منجمد می‌گردد و یا به آتش، طبخ یافته منعقد شود... .
- آردمیده (ص ۱۵۲): آرد گندم دوباره بیخته را گویند.
- کیست (ص ۱۶۵): رستنی باشد تلخ شبیه به دستنبوی که به عربی حنظل و به فارسی خربوزه تلخ گویند.
- مباحضت (ص ۱۹۷): اخلاص ورزیدن، دوستی و یگانگی.
- اقتراح (ص ۱۹۸): درخواستن، سؤال کردن، به تحکم از کسی چیزی خواستن، بی‌اندیشه سخن گفتن و... .
- خیوی (ص ۲۰۱): تف، آب دهن.
- تَبازه (ص ۲۰۳): با هم فخر نمودن، تفاخر.
- تراچی (ص ۲۲۶): با هم مراد داشتن.

- استیناف (ص ۲۲۶): از نو گرفتن، تجدید، از سر گرفتن کار و آغاز آن.
- پرگس، پرگست (ص ۲۵۷): معاذ الله، دور باد، هرگز.
- کیغالکی (ص ۲۵۸): آن که پنهانک دوست را ببند، غلامبارگی، شاهدبازی و... .

### ۳-۶ ایراد و اشکال در حروف‌نگاری

یکی دیگر از نارسایی‌های این کتاب تسامحاتی است که در حروف‌نگاری جملات و کلمات دیده می‌شود. یکی از کارهای بسیار مهمی که در مرحله حروف‌نگاری یک نوشته باید در نظر گرفته شود، دقت نظر در رعایت فاصله و حریم کلمات است که اگر، به هر دلیل، این مهم مراعات نشود، ابهام‌های زیادی در خوانش متن به وجود می‌آید و چه بسا جمله‌ای به هیچ وجه معنی مطلوب ندهد. جملات زیادی در این کتاب وجود دارد که قسمتی از یک کلمه، به سبب گذاشتن فاصله زیاد، از واژه اصلی دور افتاده و از طرفی دیگر حذف فاصله مابین واژه بعدی، موجب شده است که قسمتی از کلمه قبلی با کلمه بعد از خود ترکیب شود و متن را در مرحله خوانش دچار مشکل کند؛ از این رو، ما در ذیل، ابتدا شکل معیوب جملات را ذکر می‌کنیم و به دنبال آن شکل صحیح آنها را می‌آوریم:

- مثال از پهلوی: پاپک را فرزندی نامبر ارنی بوت (ص ۸۰، س ۱۸) ← پاپک را فرزندی نامبردار نی بوت (= نبود).
- ای سیر ترانان جوین خوش ننماید (ص ۱۶۷، س ۱۳) ← ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید.
- تند رستم من و نیم بیمار (ص ۱۹۲، س ۱۴) ← تند رستم من و نیم بیمار.
- دارد خرد و علم و سخاوت بسراندر (ص ۱۹۹، س ۱۶) ← دارد خرد و علم و سخاوت به سر اندر.
- بجز از عشق تو باقی، همه فانی دانست (ص ۲۰۱، س ۸) ← بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست.
- پس گفت ای فرزند، این خروج که تو بر مبنی امید کردی دین را بود یاد نیار را؟!... (ص ۲۰۸، س ۷) ← پس گفت ای فرزند این خروج که تو بر مبنی امید کردی دین را بود یا دنیا را؟!... (البته لازم به ذکر است که این جمله، علاوه بر اشکالات

حروف‌نگاری، غلط املائی نیز داشت، زیرا در «یا دنیا ررا؟» (را) به صورت «ررا» نوشته شده است).

- دروغ است سرما به مرکافری را (ص ۲۱۰، س ۸) ← دروغ است سرمایه مر کافری را (در این مصراع نیز، علاوه بر اشکالات حروف‌نگاری، کلمه «سرمایه» نیز به صورت «سرمابه» نوشته شده، که غلط است).
- محمد بد و اندرون با علی (ص ۲۳۱، س ۲۵) ← محمد بدو و اندرون با علی.
- همان عهداوی و همان باد دشت (ص ۲۳۶، س ۱۰) ← همان عهد اوی و همان باد دشت.
- من در این شهر مهر و بان بماندم (ص ۲۴۴، س ۴) ← من در این شهر مهر و بان [نسخه بدل، نپ: مهرویان] بماندم (ناصرخسرو ۱۳۷۲: ۱۳۶).
- مرا به تعریض در و غزن خواند (ص ۲۴۷، س ۱۸) ← مرا به تعریض دروغزن (= دروغگو) خواند.
- آخرا مرگل کوزه‌گران خواهی شد (ص ۲۶۰، س ۱۱) ← آخرا مرگل کوزه‌گران خواهی شد.
- واحز ناگفته‌ام به شاهد حربا (ص ۲۸۷، س ۱۰) ← واحز ناگفته‌ام به شاهد حربا.

### ۳-۷ غلط‌های املائی

آخرین موردی که کتاب دستور مختصر تاریخی زبان فارسی را بایسته نقد و بازنگری می‌کند، غلط‌های املائی است، که در جای‌جای کتاب به چشم می‌خورد و در برخی از موارد باعث می‌شود که جمله به شکل مطلوب فهمیده نشود و یا حتی در بعضی موارد سبب می‌شود که معنی برعکس مقصود نویسنده از عبارت و جمله دریافت شود. در ذیل به اهم این موارد اشاره می‌کنیم. ابتدا شکل غلط کلمه را می‌نویسیم و، به دنبال آن، صورت صحیح کلمات را ذکر می‌کنیم:

- حرف اضافه (ص ۳۶، س ۸) ← حرف اضافه؛
- در (د+ و) (ص ۴۴، س ۱) ← د+ و؛
- آواشناسی (ص ۴۵، س ۸) ← آواشناسی؛

- پسوندهای (ص ۴۵، س ۸) ← پیشوندها؛
- ناپدار (ص ۶۰، س ۸) ← ناپایدار؛
- هنگام جمع با «ان»، «ها» تبدیل به «گ» می‌گردد... (ص ۱۰۲، س ۱) ← «ه» تبدیل به «گ» می‌شود؛
- نظیرد (ص ۱۱۹، س ۲۱) ← نظیر؛
- شتر به آن را پسندیده و لازم گرفت (ص ۱۴۷، س ۲۲) ← شتر به آن را پسندیده و لازم گرفت؛
- خوش نیست خیمو مگر که در خم (ص ۲۰۱، بیت آخر) ← خوش نیست خیمو مگر که در خم (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ق ۱۵۶، ب ۲۱)؛
- بسوی او خودنی آوردندی (ص ۲۰۶، س ۲۱) ← آوردندی؛
- به نظم اندر آری دروغ و طمع را / دروغست سرما به مرکافری را (ص ۲۱۰، س ۸) ← به نظم اندر آری دروغ و طمع را / دروغست سرمایه مرکافری را؛
- گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله... (ص ۲۷۳، س ۲۰) ← گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله [دور] (حافظ ۱۳۷۴، غ ۲۸۱، ب ۲). (کلمه «دور»، از آخر مصرع، در حروف‌نگاری افتاده است).

#### ۴ نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دستور مختصر تاریخی زبان فارسی یکی از ارزشمندترین کتاب‌هایی است که سیر تطور و تحول دستور زبان فارسی را طی ادوار مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. مرحوم فرشیدورد در این کتاب، با نگاهی خاص و منحصر به فرد، فراز و فرود و تحولات قوانین و اسالیب زبان فارسی را به شکلی مطلوب مورد واکاوی قرار داده‌اند. از این رو، کتاب مورد بحث اثری بسیار مفید است و می‌تواند از جمله بهترین مراجعی باشد که دست‌دست‌پژوهان را بگیرد و آنها را قدم به قدم با فراز و فرودهای زبان فارسی و مراحل تغییر و تحول‌های قوانین و اسلوب‌های زبانی در ادوار مختلف آشنا کند. نگارندگان این جستار، ضمن ارج نهادن به کوشش‌های فاضلانه استاد خسرو فرشیدورد در مطالعات و بررسی‌های خود، برخی از قسمت‌های این کتاب

ارزشمند را درخور تجدید نظر تشخیص دادند، و ضمن نقد و بررسی و ارائه نظرهای خود به همراه مستندات متقن، به این نتیجه رسیدند که مهم‌ترین مواردی که این کتاب را بایسته‌ی بازنگری می‌کند به شرح ذیل است: عدم تبیین برخی از مباحث غامض و مشکل؛ ایراد و اشکال در برخی از تعاریف و مباحث؛ تداخل مباحث؛ ذکر مثال‌های اشتباه؛ عدم ذکر مثال و یا مثال‌های زیادی که نیازی به آوردنشان نبود؛ توضیح ندادن در مورد کلمات غریب در پی‌نوشت؛ ایراد و اشکال در حروف‌نگاری کلمات، که خوانش کلمات و جملات را با مشکل مواجه می‌کند؛ غلط‌های املائی و...

## منابع

- باقری، مهری (۱۳۷۱)، مقدمات زبان‌شناسی، چاپ دوم، تبریز: دانشگاه تبریز.
- برهان قاطع (۱۳۶۱)، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- بنان، لطفعلی و دیگران (۱۳۶۹)، دستور زبان فارسی با یک‌صد مثال، چاپ دوازدهم، تبریز: تابش.
- بندرریگی، محمد (۱۳۷۴)، فرهنگ جدید عربی - فارسی، چاپ یازدهم، تهران: اسلامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴)، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی، چاپ شانزدهم، تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، چاپ پنجم، تهران: توس.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی، چاپ نهم، تبریز: ستوده.
- دیوان لغات‌الترک (۱۳۸۴)، شیخ محمود بن حسین کاشغری، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ دهم، تهران: فردوس.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۲)، دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: زوار.
- فرهنگ فارسی (۱۳۷۵)، به سرپرستی محمد معین، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- لغتنامه دهخدا (۱۳۷۷)، ۱۵ جلد، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۴)، «ترک و تازیک در عصر بیهقی»، مجموعه مقالات یادنامه ابوالفضل بیهقی،



چاپ دوم، مشهد: دانشگاه فردوسی.

ناصر خسرو، خسرو بن حارث قبادیانی (۱۳۷۲)، سفرنامه، به تصحیح و تعلیقات م. غنی‌زاده، تهران: منوچهری.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، دیوان ناصر خسرو، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران: نگاه.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.

وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی (۱)، چاپ پنجم، تهران: سمت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہناز گل خان  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ